

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به قاعده فراغ و تجاوز، عرض کردیم در این جهت تا حالا آنی که مربوط به قاعده فراغ و تجاوز از روایت زراره بود دو تا خواندیم، فعلا بحث را روی روایت جناب مستطاب محمد ابن مسلم، عرض کردیم تعبیری که ما از زراره داریم به عنوان فریضه در مناسبت این حدیث شماره ۱۲ که عرض کردیم سه بخش دارد و دو بخشش مفتی به نیست، بخش اولش قبول شده، دیگر چون من دیروز یک ملطبی را عرض کردم فعلا لا اقل به اندازه همان بحث دیروزمان بخوانیم که حالا بعد باشد بقیه اش را وقتی چون دیروز عرض کردم این مسئله فریضه و سنت در روایات زراره آمده و روی آن ها حساب شده، دیروز عرض کردم که آیا در روایات محمد ابن مسلم، عرض کردم روایات محمد ابن مسلم صریحا به عنوان فریضه و سنت و لا تنقض السنة الفریضة، دیروز چون اشاره ای کردم بقیه اش باشد خود آقایان خواستند مراجعه بکنند، محمد ابن مسلم یک روایت دارد، آن روایتی که دارد در این کتاب جامع الاحادیث در این جلدی که دست من هست که جلد ششم باشد صفحه ۲۷۴ در باب ۴، در بحث ترک قرائت حدیث اولش این طور است، مرحوم شیخ طوسی دو بار، یک بار مستقیم از کتاب کلینی و یک بار هم اجازه اش را تا کتاب کلینی آورده است، از کتاب کلینی، این حدیث در کتاب کافی آمده در کتاب کافی جز باب اصلی قرار داده یعنی نوادر نیست، البته در کتاب کافی از محمد ابن اسماعیل عن الفضل ابن شاذان، عرض کردم کرارا مرارا راجع به محمد ابن اسماعیل حتی رساله ها نوشته شده نه یک رساله. بحث کردند مفصل و احتمالاتی دادند، عرض کردیم صحیحش این است که این آقا را ما نمی شناسیم، محمد ابن اسماعیل نیشابوری از شاگردان فضل است، این راه هایی که اصحاب رفتند چون ما غالبا از راه های اصحاب نمی رویم، می گوئیم اصحاب درست نرفتند، ما اصولا از خود فضل شروع کردیم و آثار علمی فضل و چگونه آثار علمی فضل به قم رسیده، این بحث را ما از این جا شروع کردیم، به جای این که از کلینی به فضل برویم، عرض کردیم فضل انصافا یک شخصیت علمی بزرگی است از مجموعه آثار علمی که به

ایشان نسبت داده شده معلوم می شود که ایشان در فقه و حدیث و رجال و حتی در مسائلی مثل امروز فلسفه شناخت و این جور چیز ها، علم، این ها علم را مخصوصا روی حجیت خبر که آیا مفید علم است یا نه به این مناسبت متعرض علم و کیفیت حصول علم و از این جور مباحثی که یک مقدارش در اول کتاب عده شیخ طوسی هم هست، ایشان یک مقداریش را دارد، علی ای حال مجموعه آثاری که از فضل هست بسیار آثار خوب، علمی و پخته و عرض کردیم ایشان در آن زمان متعرض ابحاث اصولی ای که نسبت به زمان خودش واقعا خیلی پیشرفته است، من کرارا عرض کردم باز هم تکرار بکنیم فضلی که متوفای ۲۶۰ است در این مجموعه معارفش حتی اصولش از شیخ طوسی متوفای ۴۶۰ جلوتر است، از دویست سال بعد از ایشان. خیلی فوق العاده است و مخصوصا نقل شده که امام عسگری فرمودند إني لاغبط أهل خراسان لمكان الفضل فيه، اگر این مطلب درست باشد خیلی است. امام غبطه می خورند به اهل خراسان به خاطر وجود فضل ابن شاذان، و طبعا هم چون یک خط معینی است و مخصوصا سابقا عرض کردم ببینید هر چه که شما دور می روید یا مناطق کوهستانی می روید این خط غلو سیاسی که گفتم آن جا ها رشد دارند، طبیعی هم هست، یک امر طبیعی است، چون عرض کردم من توضیحش را، این ها در مرکز نمی توانستند بمانند، خواهی نخواهی دو نکته بود یا مناطق کوهستانی نزدیک باشد مثل همدان و جبال و جغرافیای امروز کرمانشاه فعلی و جزیره، جزیره که شمال عراق باشد یا کوه های لبنان و تا مصر بروید یا دور مثل مصر یا مثل ماوراء النهر و سجستان و یمن یا مناطق دور که غالبا این کسانی که تشکیل حکومت علیه بنی عباس می دادند و خودشان حکومت تشکیل می دادند یا مناطق دور یا کوهستانی چون دولت هم نمی توانست با آن وسائل به این کوهستان ها نفوذ بکند، نفوذ هم می کرد پیروز نمی شد، این ها افراد کوهستانی بودند، قوی بودند، شجاع بودند، به راه های کوهستان آشنا بودند لذا این منطقه نیشابور و خراسان و طوس و از قم بگیرد به آن طرف یک گروهی از این گروه ها هم بودند، طبیعتا این ها هم با فضل خوب نیستند، یک مقدار تصور طرفین کافی است، احتیاج به تصدیق نسبت نمی خواهد، همین که تصور بکنیم طرفین قصه را کافی است لذا یک عده روایات در مذمت فضل وارد شده است، آقایان هم سعی کردند بگویند این سندش درست است، این بحث

این جور نیست، بحث وقتی انسان آن منظومه فکری را تشکیل داد خود بخود معنای آن روایت پیدا می شود، کاری به بحث های سند و این ها ندارد.

به هر حال فضل شخصیت بزرگی است که عرض کردیم هم در میراث های حدیثی شیعه و سنی فوق العاده است، در هر دو فوق العاده است، فوق العادگیش با اهل سنت با اصطلاحات و کار های آن ها آشناست که کار های ما نیست، فوق العادگیش در ما به خاطر این که بزرگان تراز اول مذهب را ملاقات کرده مثل ابن ابی عمیر، مثل صفوان. خودش هم می گوید این ها زمان خودشان بودند، آن ها رفتند من هستم، واقعا هم همین حد است انصافا، خیلی شخصیت بزرگی است، هم در رشته ما به طبق تصور ما و هم رشته آن ها طبق مبانی آن ها، خیلی فرق فوق العاده است و یکی از تاسف های ما این است که قمی ها از ایشان استفاده نکردند، این مصیبت بزرگی است، البته قم خواهی نخواهی همین زمان هایی است که مثل سهل ابن زیاد توش بودند، خط غلو های سیاسی، این هم تا حدی طبیعی است اما حیف بود، واقعا ما بزرگانی در قم داشتیم، یک روایتی هست که ابراهیم هاشم از ایشان، فکر نمی کنم صادق باشد، آن روایت ظاهرا غلط است. به هر حال قمی ها از ایشان استفاده کردند، آن چه که ما الان در قم از آثار فضل داریم یک مقدارش را کلینی نقل کرده، این ها نسبتا صاف است و توسط یکی از شاگردان فضل به نام محمد ابن اسماعیل، ایشان را نمی شناسیم اما به هر حال کلینی روی ایشان اعتماد کرده، این را قبول داریم.

پرسش: مبهم ۷:۵۵

آیت الله مددی: نه، آثار فضل است، آثار فضل هم احتمالا بیشتر روایاتش باشد، مثلا فضل ابن شاذان عن حماد، این کتاب حماد باشد، این را اصطلاحا روایات فضل می گویند، احتمالا آثار فضل را هم ایشان آورده چون کلینی از آثار علمی فضل هم نقل می کند، همان بحث اجتماع امر و نهی را کلینی نقل می کند، این کتاب تالیف خود فضل است.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: بله خودش تالیف دارد، اصلاً تالیف علمی دارد یعنی مثلاً مباحث اصولی، عرض کردم تا بعد از فضل مثل مرحوم سید مرتضی، در شیعه را حالا می‌گوییم بعد سنی‌ها هم همین‌طور، مثلاً فرق بین بحث اجتماع امر و نهی و نهی در عبادت نمی‌گذاشتند، مرحوم سید مرتضی که بحث نهی در عبادات دارد ذیلش اجتماع امر و نهی هم دارد. یعنی فرق نمی‌گذاشتند شارع بگوید صلّ و لا تغصب یا بگوید صلّ و لا تصلّ فی الحریر، این دو تا مثال، صلّ و لا تغصب اجتماع امر و نهی است، صلّ و لا تصلّ فی الحریر نهی در عبادت است، سنی‌ها هم دارند، من اسم شیعه می‌برم سنی‌ها هم دارند، فضل که چیزی نزدیک مثلاً صد و سی سال قبل از سید مرتضی است ایشان بحث علمی کرده که این دو تا باب، دو تا باب اند، باب اجتماع امر و نهی یکی است و باب نهی در عبادات یکی است و باب نهی در عبادات موجب بطلان است، اجتماع امر و نهی نه، خب خیلی است، عرض کردیم مثل ابوحنیفه قائل است هر دو موجب بطلان نیستند، هر دو از یک بابند، عده‌ای هم گفتند هر دو موجب بطلان اند، هر دو هم از یک بابند، الان شما در کفایه می‌خوانید، در تعبیرات آقایان می‌خوانید، در فوائد آمده که باب اجتماع امر و نهی با باب نهی در عبادت چه فرقی می‌کند، این را بیش از هزار سال قبل حدود هزار سال قبل، بیش از هزار و دویست سال قبل این را فضل نوشته که این دو باب فرق می‌کنند، در باب اجتماع امر و نهی قائل به صحت نماز شده، در باب نهی از عبادات قائل به فساد شده، در غصب و نماز قائل به صحت است، در مثل لا تصلّ فی الحریر قائل به فساد است، دقت کردید تفکر را؟ آن‌ها دیگر آثار خود فضل است، کلینی نقل می‌کند و انصافاً یک مقدار آثار حدیثی اهل سنت را هم شیخ طوسی در باب میراث نقل می‌کند، تهذیب جلد ۹

پرسش: کتاب ف ضل را کجا گفته؟

آیت الله مددی: این را در جلد ۶ در کتاب نکاح

علی‌ای حال مرحوم فضل واقعاً شخصیت فوق‌العاده است، حالا من الان در ذهنم نیست چون حساب کردم، به نظرم ۱۵۰ تا، ۱۳۰ تا رساله یا کمتر مرحوم نجاشی به ایشان نسبت داده، آثار علمی دارد و آثار علمیش را می‌گویم حتی مسائل خارج از حوزه هم دارد که در حوزه معرفتی ما نیست. به هر حال این هست، متأسفانه این مشکل را ما داریم.

مرحوم صدوق آثار فضل را از دو سه راه نقل می کند، همه شان مجهولند اگر جعل و وضاع نباشند و کذاب نباشند، یکیش یک عطار نیشابوری است، عبدالواحد ابن عبدوس عطار نیشابوری است، توسط شاگرد دیگر ایشان ابن قتیبه است، آن یکی از ابن محمد ابن اسماعیل نیشابوری بوده، به هر حال این ها چند نفرند از اهل نیشابور که آثار فضل را نقل کردند و به دست قمی ها رسیده، واقعا هم تعجب آور است، مثلا چرا همچین شخصیت به این بزرگی این را نرفتند و ازش استفاده علمی بکنند مخصوصا که شخص، مثلا می گوید که من هفده هجده ساله بودم خود ابن فضال پدر می آمد اتاق من! خیلی با تجلیل نام می برد، ابن فضال پیرمرد بود و کتاب ها را برای من نقل می کرد، بعد می گوید داماد طاهر ذوالیمینین مال خراسان آمده بود بزرگان بغداد دیدنش می رفتند، فرستاده بود که ابن فضال هم برود، ایشان نرفت، می گفت دیدن آن آقا نمی رفت اما اتاق من می آمد، خیلی حالت خاصی است برای درس دادن و نقل این نسخه هایی که ایشان نقل می کند، به هر حال فضل واقعا فوق العاده است نمی شود انکار کرد، انصافا شخصیت فوق العاده بزرگواری است لکن روی مبانی ما روشن شد که وقتی نیشابور رفت یعنی در نسخه های قم نبوده، این را چکارش بکنیم نمی دانم. حالا بر می گردد به برخورد ها، به لحاظ این که مثلا بیابیم بگوئیم محمد ابن اسماعیل مجهول است، نه این را نمی شود گفت انصافا جهالت را نمی شود، مرحوم میرداماد در رواشح نوشته من الشيوخ اللاجلاء و فلان، این چیز ها را هم که ایشان فرمودند هم نمی شود گفت، مجرد این که کلینی از کسی نقل بکند، بله خب شیخ کلینی است، جلیل القدر است، اما این عیون طائفه و اجلاء، خیلی القاب آورده، با این مجرد محمد ابن اسماعیل آن قدر حرف نمی شود در آورد، انصافا نه می شود گفت مجهول و ضعیف، نه آن حرف های عجیبی که ایشان فرمودند. به هر حال به نظر ما نسخه. آن وقت مشکل کجا پیدا می شود؟ روی مبانی ما چون کتاب حماد قطعا در قم موجود بوده، همین نسخه ابراهیم ابن هاشم بوده، نسخه حسین ابن سعید بوده، نسخه های خوبی از حماد بوده، مخصوصا نسخه ابراهیم ابن هاشم، قطعا کتاب حماد در قم موجود بوده، در این شبهه ای نداریم، آن وقت مثلا ببینید که فضل از حماد نقل بکند و کلینی به نیشابور برود و از نیشابور به کوفه برود آن وقت همچین برای آدم تعجب آور است، شیخ طوسی هم که در بغداد بوده به جای این که بگوید، کتاب حماد کوفه نوشته شده، ایشان هم، حالا زمان ایشان شاید کتاب ها خیلی موجود نبوده، به جای این که ایشان از بغداد تا

کوفه تشریف ببرند آمدند به قم، مرحوم کلینی، کلینی باز رفته تا نیشابور، از نیشابور به کوفه رفتند، یک دور حسابی زدند، نصف دوری تقریباً طائفه را زدند تا به جناب حماد برسند، اگر شبهه ای هست همین بحث های این جوری است که شاید مثلاً نسخه منفرد بوده، نکته ای داشته. و دیروز اگر دقت بکنید عرض کردم این بحث فریضه و سنت را زراره نقل کرده و در نسخه حریز است که در قم هم بوده، مشهور بوده، جای بحث در آن نیست.

اما این مطلب را محمد ابن مسلم، چون دیروز عرض کردیم ما باید یک شواهد خارجی هم پیدا بکنیم بر تفکر محمد ابن مسلم در فریضه و سنت، این اسانید را دقت بکنید یعنی اسانید لقلقه لسان نیست، اجازه تبرکی نیست، همه این ها حساب و کتاب دارد، کلمه کلمه اش حساب دارد پس وضع این روایت روشن شد، عن حماد ابن عیسی، عرض کردیم حماد ابن عیسی کتاب صلوٰه دارد، معظمش از حریز است، همان کتاب حریز است، خودش هم اضافات دارد که از غیر حریز است.

پرس: زکات است، صلوٰه نه

آیت الله مددی: ظاهراً صلوٰه هم دارد، ننوشتند؟ به نظرم صلوٰه است، به هر حال این روایت که الان در صلوٰه است، از حماد هم هست واضح است، از طریق حریز هم نیست، این ها همه اش واضح است، به نظرم صلوٰه هم دارد، حماد ابن عیسی جهنی، علی ای حال ببینید عن ربیع ابن عبد الله

پرسش: صلوٰه دارد ولی زکات را می گوید اکثر است

آیت الله مددی: صلاتش هم همین طور است، این الان هست دیگر، جلوی چشم ماست. من همیشه عرض کردم ما خیلی مقید به نجاشی نمی شویم، خب نجاشی بعضی مطالب را گفته، ما خودمان فکر می کنیم.

به هر حال ظاهراً این هم از کتاب الصلوٰه حماد باشد، نسخه خراسانی اسمش را گذاشتیم در مقابل نسخه های قمی و حماد اصولاً اهل کوفه بوده، مشایخ کوفه مخصوصاً کتاب حریز را نقل می کند

عن ربیع بن عبد الله

این هم ثقة هست اما این اهل بصره است، چون ما یک جغرافیای حدیث را همیشه صحبت کردیم، حدیث کوفه ما در درجه اول است، شاید چیزی بالای نود درصد ما حدیث اولیه ما کوفه است، هفت هشت درصد بصره است، بصره خیلی کم است، اصلاً شیعه در بصره کم بودند و لذا چون شیعه کم بودند مشکل میراث های بصره مقابل و مقارنه اش کم است چون شیعه نبودند اما در کوفه چون بودند خواهی نخواهی عملاً هم سوال است، هم زوار می رفتند، حجاج می رفتند سوال می کردند پس این حدیث خیلی شهر به شهر گشته است، باز حماد از بصره، باز از ربیع ابن عبدالله بصره به کوفه آمده، از محمد ابن مسلم کوفه. یعنی نرفته از شاگرد های معروف مثل علاء مثلاً،

عن حماد عن ربیع بن عبد الله، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما - علیهما السلام - قال:

آن وقت اگر دیدیم در روایات محمد ابن مسلم کلمه فریضه کم است معلوم می شود در یک میراث بصری از ایشان نقل شده، خود اصحاب کوفی ایشان نقل نکردند.

إن الله فرض الركوع والسجود

از این فریضه هم دو تا آورده، در روایت زراره پنج تا بود، وقت بود و طهور بود و قبله بود و رکوع و سجود، در این روایت ایشان دو تایش هست، سه تا از فرائض را انداخته

والقراءة سنة. فمن ترك القراءة متعمدا أعاد الصلاة، ومن نسي القراءة فقد تمت صلاته ولا شيء عليه

آن وقت مشکل این است که البته ایشان ترک را آورده، آن وقت در این جا در این مصدر دارد که فهمید که رکوع انجام نداده درست بعد قضا بکند خیلی عجیب است، علی ای حال دیروز عرض کردیم برای این که تفکرات محمد ابن مسلم کاملاً روشن بشود مجموعه آثار ایشان دیده بشود دیگر چون از بحث خیلی خارج می شود من فقط برای این جهت عرض کردم.

دو نکته هم راجع به بحث دیروز عرض کردم که

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: محمد ان مسلم طائفی را اهل سنت از او دارند، از زراره کم دارند اما از محمد ابن مسلم بیشتر.

پرسش: جلد ۲ صفحه ۵۷ است، حسین ابن سعید عن فضال عن صفوان عن العلاء عن محمد،

آیت الله مددی: من خیال کردم می گویند اهل سنت.

بله عرض کردم یکی دو تا روایت دارد، چون در این جا رکوع و سجود دارد من به خاطر این که در این جا با این که فرض کرده رکوع را انجام نداده معذک حکم به صحت کرده، این مشکل دارد. به هر حال راجع به درس دیروز هم گفتیم که در نسخه سرائر سه نفرند، علاء، ابو ایوب، آن آقا گفتند در نسخه موجود یک نفر است علاء، این هم تصحیح بشود.

آن وقت این نکته ای را که من عرض کردم محمد ابن مسلم در یک روایتش یک مطلب آمده، در یک روایت دو تا، در یک روایت سه تا، در آن مطلب روایتی که یکی است و سه تا هر دو را شیخ از کتاب الرحمة سعد نقل کرده است. آن که یکی است و سه تا و خیال می شود شیخ تقطیع کرده یا خود سعد تقطیع کرده است، این طور نیست، این را من دیروز باید می گفتم، البته الان توضیح کافی نمی توانم بدهم لکن اجمالا عرض میکنم:

آن جایی که یکی آورده که خیلی هم مختصر است آن سندش معتبر است و سعد از کتاب حسین ابن سعید نقل کرده، آن فقط همین را دارد، یمضی فی صلاته، قال علیه السلام یمضی فی صلاته، همین یکی را هم دارد. اما این یکی که سه تا دارد این را سعد از محمد ابن الحسین نقل کرده، این ها خیال می کنند چون مثلاً صدر روایت آن جاست نه، در این مصدر سه تا است، و عرض کردیم محمد ابن الحسین شخصیت بزرگی در کوفه است، می توانیم شیعی ابن ابی عمیر در بغداد یا شبیه احمد اشعری در قم حسابش بکنیم، احتیاج به شرح دارد که حالا حالش را ندارم و ایشان از حکم ابن مسکین که خیلی توثیق واضحی ندارد، باید شواهد جمع بشود، پس مشکل کار این است که نسخه سعد هم در حقیقت دو تا است، یکی نسخه ای که در کتاب حسین ابن سعید آمده هیچ مشکل ندارد، اصحاب به آن فتوا دادند و یکی متنی را که توسط محمد ابن حسین که ما دیروز احتمال دادیم مدرج باشد و محمد ابن حسین از کتاب علاء نقل

کرده لکن نسخه حکم ابن مسکین نسخه شاذی است، لکن نسخه صدوق شاذ نبود، نسخه حکم ابن مسکین شاذ است. این هم راجع به این نکته ای که می خواستم دیروز عرض بکنم.

حالا چون دیگر بحث را در این جا می خواهیم فقط به محمد ابن مسلم ختمش بکنیم یک نظری به کل این چند روزی که ما روایت محمد ابن مسلم را خواندیم مجموعه روایات محمد ابن مسلم که در قاعده فراغ و تجاوز آقایان آوردند، مجموعه روایات ایشان، یکیش همین است که الان صحبت کردیم، همین روایتی که الان صحبت کردیم که مصادر مختلف و این ها، این اولش بلا اشکال متن ثابتش این است، رجل شک بعد ما سجد أنه لم یرکع قال یمضی فی صلاته، موردش مورد قاعده تجاوز است واضح هم هست لکن احتمالا اصل محرز، اولاً یمضی خودش اشاره ای به عمل است یعنی اصل عملی است و فی صلاته اشاره به این که این اصل محرز است، این قدر متیقن واضح واضح از کتاب الرحمة هم هست لکن با شذوذش از کتاب حسین ابن سعید. این یکی روشن، کاملاً روشن. بعد یک فرع دیگری دارد و إن استیقن انه لم یرکع، این اصلاً از بحث ما خارج است، ما خواندیم اما از بحث ما خارج است چون این بحث ترک رکوع است، یک دفعه ترک رکوع فهمید در اثنای نماز و یک دفعه ترک رکوع بعد از نماز، پس فرع دوم و سوم اصلاً از مانحن فیه خارج است، ربطی به مانحن فیه که بحث قاعده فراغ و تجاوز است ندارد، دقت فرمودید و مرحوم صاحب جامع الحدیث این را آورده لکن به لحاظی می خواسته حدیث را کامل بیاورد و إلا این ربطی به مانحن فیه ندارد. این یک روایت محمد ابن مسلم. یک روایت محمد ابن مسلم که سند خوبی هم دارد از کتاب الرحمة هم هست و گفتیم روایات کتاب الرحمة مشکل دارد لکن از حسین ابن سعید نقل کرده و این صدر در کتاب سرائر هم آمده و این صدر در نسخه فقیه هم آمده، صدرش جای بحث ندارد، آنی که مربوط به ماست همان صدر است، آن دو تای دیگر دو و سه اش اصلاً مربوط به ما نیست، این راجع به یک روایت محمد ابن مسلم، نکته خاصی هم ندارد موردش هم قطعاً مورد قاعده تجاوز است، احتمال این که شامل قاعده فراغ هم بشود ندارد، این هم مال این. از روایات دیگری که ما در باب این جا از محمد ابن مسلم داریم در باب شانزده، ۳۰۴، این روایت را نخواندیم، حدیث شماره ۲:

.....
الحسین بن سعید، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيوب الخزاز

این سند صحیح است، هیچ بحثی نیست

عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله (ع) في الرجل يشك بعد ما ينصرف من صلاته. قال: فقال: لا يعيد، ولا شيء عليه

لا شيء عليه یعنی سجده سهو هم نمی خواهد.

این هم بعد ما فرغ، ینصرف من صلاته، این هم موردش فقط قاعده فراغ است، احتمال قاعده تجاوز هم توش نمی رود و سندش هم

معتبر است و فتوای اصحاب هم هست. البته در روایت اول هم فتوای اصحاب است اما آن نکته ندارد، این ینصرف، چون در روایت

زراره در قاعده فراغ دارد که از نماز خارج شد و در حال دیگری رفت این دیگر حال دیگر ندارد به مجرد انصراف، نماز را تمام کرد،

در قاعده تجاوز نوشتند فی حال آخری، در قاعده فراغ نوشتند فی حال آخری، روشن شد؟ این هم روایت جناب محمد ابن مسلم،

دومش که معمول به هم هست، درست هم هست، مشکل ندارد.

روایت دیگری که از محمد ابن مسلم که دیروز خواندیم که این هم سندش خوب است،

قال قال كلما شككت فيه بعد ما تفرغ من صلاتك فامض ولا تعد

این هم جای بحث ندارد.

از روایت دیگر محمد ابن مسلم که در این باب است، این هم باب ۱۶ بود، در باب ۱۵ یک روایت دیروز خواندیم، آن هم واضح

است مرادش قاعده فراغ است و جای بحث ندارد.

یک روایت دیگر دارد كلما شككت فيه مما قد مضى فامضه كما هو

این را عرض کردم مرحوم جامع الاحادیث در این کتاب هم در قاعده فراغ آورده هم در تجاوز، در قاعده تجاوز باب ۱۵، در قاعده

فراغ باب ۱۶، یعنی صفحه ۲۹۸ و ۳۰۵، فی روایة ابن مسلم كلما شككت فيه مما قد مضى، آن وقت این توش در این روایت بحث

شده است.

بحث هم سر این شده که آیا کل ما شککت فيه مما قد مضی است، من بیانیه است، ما قد مضی، این قد مضی می شود شامل جز و کل هر دو بشود؟ لذا این را هم در دو باب آوردند، هم در قاعده تجاوز و هم در قاعده فراغ، این بحث را ثبوتاً کردند، امکان دارد اما ظهور ندارد چون ظاهراً من تبعیض است، مما قد مضی ظاهراً قاعده تجاوز است. ظاهراً قاعده تجاوز است لذا این را در دو باب آوردند این درست نیست، ظاهراً در یک باب است، این هم راجع به روایت دیگر محمد ابن مسلم

پرسش: یعنی فقط تجاوز؟

آیت الله مددی: فقط تجاوز به ذهن می آید.

از روایات محمد ابن مسلم که در کتاب وضو خواندیم این جا در صفحه ۳۰۵ آورده است، این را سابقاً خواندیم، روایت محمد ابن مسلم این است، این همان روایتی بود که گفتیم لولویی نقل کرده از کتاب ابن فضال، یک شرحی داده که لولویی لا يعتبر بما ینفرد به، از منفرات ایشان است، این متن محمد ابن مسلم فقط در این جا آمده در همین کتاب، و آن این جوری است:

کل ما مضی من صلاتک و طهورک

حالا این ما مضی یعنی تمام شد یا در اثناش

فذكرته تذکراً فامضه، ولا إعادة علیک فيه

ظاهراً کل ما مضی می خورد به فراغ، چون که فامضه و لا إعادة کانما عمل تمام شده است. این جا کل ما مضی من صلاتک یعنی گذشت و طهورک فذكرته تذکراً.

و توضیح کافی را همان وقت هم عرض کردیم که این متن فذكرته تذکراً فقط این جا آمده است، در این نسخه شاذ لولویی آمده است و الان روایات محمد ابن مسلم را مروری کردیم، این ذکرته تذکراً فقط این جا آمده، جای دیگر نیامده است، و این ظاهراً نسیان است، اصلاً شک نیست، آن روایت دارد که کل ما شککت، این جا شککت ندارد، کل ما مضی من صلاتک و طهورک فذكرته تذکراً، ظاهراً این است که اگر بعد از عمل یادت آمد که مثلاً دست چپ را نشستی یا یادت آمد که رکوع را انجام ندادی فامضه، ظاهراً

این است، این فتوا داده نشده، اگر این باشد فتوا داده نشده است، این نسخه شناسی ما، کار های فهرستی ما، این فقط منفردا لولویی از ابن فضال پدر نقل کرده بود، حالا غیر از مشکلات دیگر هم که داشت و از منفردات سعد بود، این را ظاهرا در وسائل هم در این باب آوردند، در وضو در باب قاعده تجاوز و فراغ آوردند، ایشان در جامع الاحادیث در قاعده فراغ در وضو آورده و در نماز هم آورده، دو بار آورده، من الان منتش را بدون سند از این جا خواندم، این به نظر من اصلا ربطی به قاعده فراغ و تجاوز ندارد اگر ما باشیم چون این دارد کل ما مضمی من صلاتک و طهورک فذکرته، ذکر اصطلاحا در مقابل نسیان است، این را فراموش کردیم، حالا یادت آمد، این مورد شک نیست، موردش ترک است نه شک، این وقت می خورد فلا اعاده علیه، فامضه و لا اعاده، اعاده دیگر نمی خواهد بکند، آن وقت یک روایتی بود که مفصل خواندیم از محمد ابن مسلم که سه بخش داشت، آن بخش سومش هم همین طور، اگر یادت آمد که رکوع بعد از نماز، نمازت درست است، فقط بلند شو یک رکعت اضافه بخوان، یک رکعت اضافه بکن، مثل نماز احتیاط پس معلوم شد از محمد ابن مسلم دو تا متن مشوه نقل شده است، یکی را گفتیم حدیثش احتمالا حدیث مدرج است، یکی هم مشککش این است که نسخه ابن فضال ثابت نشد، نسخه شاذی است، انفراد لولویی از ابن فضال، این دو تا مطلب از محمد ابن مسلم علی خلاف قاعده است.

این هم راجع به این.

از جمله روایاتی که آقایان در این جا آوردند و به او تمسک کردند سه تا حدیث را ما گفتیم تا حالا می خوانیم بقیه اش را آقایان خودشان بخوانند، یکی حدیث زراره بود، زراره را اجمالا خواندیم چون گفتیم زراره در این خلل زیاد روایت دارد و اسانید و متون مختلف، روایات محمد ابن مسلم را هم خواندیم، یکیش معلوم شد که ربطی به مانحن فیه ندارد بقیه اش چرا و انصافش آنی هم که مجمل است ظاهرش در قاعده تجاوز است، یکی هم روایت اسماعیل ابن جابر، این هم یکی از روایات، در این کتابی که این جا هست در صفحه ۲۹۹ این جلدی که دست من هست باب ۱۵ حدیث ۷، این را باز مرحوم شیخ طوسی منفردا از سعد نقل کرده عن احمد ابن محمد عن ابیه، احتمالا این جا احمد ابن محمد برقی باشد، احتمالا، احتمال این که پدرش هم باشد یعنی اشعری هم باشد هست، چون

پدر اشعری خیلی جز روات حدیث، از پدرش محمد ابن عیسی نقل می کند اما خیلی جز روات معروف نیست اما مرحوم محمد ابن خالد برقی یعنی برقی پدر جز کسانی است که از کوفه به قم آمده و میراث کوفه را به قم آورده، ناقل میراث است و ظاهرا میراث، میراث عبد الله ابن مغیره است، این جا عن عبد الله ابن مغیره، عرض کردیم عبد الله ابن مغیره جز اصحاب اجماع است و نجاشی هم در حقش دارد ثقة ثقة، به نظرم درباره ایشان است که کال ما یوصف، غرض مرحوم نجاشی عبد الله ابن مغیره را خیلی با تجلیل نام می برد، مرحوم نجاشی خیلی عبارت زیادی راجع به ایشان دارد، راجع به عبد الله ابن مغیره باید یک صحبت خاصی بشود فعلا وقت ما مساعد نیست. لا یُعدل به احدٌ من جلالته و ثقته و ورعه و دینه، خیلی از ایشان تجلیل می کند، ما یک بحثی را راجع به ایشان مطرح کردیم که از مجموعه شواهد در می آید ایشان با تمام بزرگواریش نسبتا فقیه شاذی است، روایات شاذ را نقل می کند و لذا احتمالا سرّ این که با این که کتاب زیاد داشته کتاب هایش جا نیفتاده همین شذوذی باشد که ایشان نقل می کند.

علی ای حال این احتمال هست، الله اعلم

عبد الله بن المغیره، عن إسماعیل بن جابر

راجع به اسماعیل ابن جابر بحث خیلی فراوان است و منشا بحث در حقیقت مرحوم نجاشی است، راجع به ایشان نوشته اسماعیل ابن جابر الجعفی، دو تا دلیل هم می آورد که این عنوان درست است اسماعیل ابن جابر الجعفی و عرض کردیم انصافا در این جا عبارات نجاشی درست نیست و هر دو دلیل ایشان مشکل دارد، ما هم نمی دانیم این مشکل دقیقا از کجا پیدا شد، شواهدی پیدا کردیم، دیگر در کتب رجال یک اسماعیل ابن عبدالرحمن جعفی هم داریم، البته این اسماعیل ابن جابر هم اصلا به ذهن می آید شاید بچه جابر جعفی باشد، آن اسماعیل ابن عبدالرحمن و تعجب هم هست مثل مرحوم آقای خوئی که کتابشان بعد از کتاب قاموس است، نمی دانم مطالب قاموس را خواندند چون می دانم قاموس زمان ایشان چاپ شده بود، مرحوم تا بزرگان رجالی ما تا قبل از قاموس می گفتند اسماعیل جعفی مشترک بین این دو نفر است، اسماعیل ابن عبدالرحمن و اسماعیل ابن جابر و هر دو جعفی، مرحوم صاحب قاموس یک بحثی دارند، البته صاحب قاموس خیلی بد عبارت است، احتمالا کسی که با مصطلحات رجالی آشنا مخصوصا مصطلحات ایشان، حالا

علم رجال جای خودش، خود ایشان هم عالم خاص خودش، ایشان اصرار دارد که اسماعیل جعفری یکی بیشتر نیست و آن اسماعیل ابن عبدالرحمن است، اسماعیل ابن جابر، جعفری نبوده، خثعمی بوده، البته ریشه یابی نمی تواند بکند، در این کتابش نیامده، شاید هم نخواستند با مثل نجاشی چون نجاشی نوشته اسماعیل ابن جابر جعفری، دو تا دلیل هم اقامه کرده که درست گفتم، پیش ما هر دو دلیل مشکل دارد، هم دلیل اول ایشان و هم دلیل دوم ایشان. علی ای حال مناسب بود آقای خوئی بر فرض هم مبانی ایشان را قبول ندارند یک ردی بر آن می نوشتند، به هر حال آقای خوئی مثل مشهور قائلند که اسماعیل جعفری دو تاست، مردد بین این دو نفر است و باید با قرائن شناخته بوشد، ما مفصل، اگر بخواهیم الان وارد بحث اسماعیل بشویم تقریباً چهار پنج روزی طول می کشد، چون خیلی این جا ابهام و اوهام و اشکالات زیاد وارد شده، کم و زیاد زیاد وارد شده، تا این ها را یکی صاف صوف بکنیم خیلی کار دارد، وقتی نجاشی که شیخ اهل الفن است در اشتباه واقع بشود دیگر بقیه حسابشان پاک است و توضیح دادیم که اصلاً اشتباه نجاشی فهرست ابن الولید است چون خودش هم می گوید به همین جور در فهرست ابن الولید آمده، اسماعیل ابن جابر جعفری و این را چون آقای قاموس هم توضیح ندادند، چون این آقایان بحث های فهرستی نکردند، ما توضیح دادیم خود شیخ طوسی هم از فهرست ابن ولید نقل می کند، البته زیادی هم دارد، شیخ طوسی هم از آن نقل می کند، این کتاب پیش هر دو یشان بوده.

پرسش: شیخ جعفری ندارد

آیت الله مددی: بله شیخ جعفری ندارد و این تازه یک مشکل می خواهد که چطور نجاشی، اولاً مشکل این است که چطور می شود یک کتاب واحد با یک استاد واحد، فهرست ابن الولید توسط شخصی از اشاعره قم به نام علی ابن احمد ابن فلان ابی جید قمی، ابی جید لقب ناصر است، اشعری قمی، این نسخه به بغداد آمده و هر دو نوشتند، نجاشی تاکید دارد می گوید کذا ذکره ابن ولید فی فهرسته، اصلاً تاکید دارد که در فهرست ابن الولید اسماعیل ابن جابر جعفری وارد شده است. و ظاهراً هم درست است نمی توانیم نجاشی را تخطئه بکنیم، تخطئه نجاشی خیلی مشکل است لکن ظاهراً ابن الولید اشتباه کرده است و احتمالاً شیخ عبارت ابن الولید را تصحیح کرده است. کلمه جعفری را برداشته تصحیح کرده است. به هر حال حالا وارد آن بحث نشوم خیلی طولانی است، فقط من یک

نکته ای را گفتم که مرحوم قاموس هم ننوشته است، به هر حال مطلبی که ایشان نوشتند که اسماعیل جعفری یک نفر است و آن اسماعیل ابن عبدالرحمن درست است، اسماعیل ابن جابر، جعفری نیست، احتمال این که ایشان خثعمی باشد هست، نه از آن راهی که آقای قاموس گفتند آن راه خیلی روشن نیست اما احتمالش هست اما به هر حال این اسماعیل ابن جابر جعفری نیست، اصلاً ربطی به آن اسماعیل جعفری ندارد. مضافاً به این که اصولاً آنی که صاحب کتاب است اسماعیل ابن جابر این است، اسماعیل ابن عبدالرحمن اصلاً صاحب کتاب نیست، راوی است، مضافاً که اسماعیل ابن عبدالرحمن حضرت سجاد و حضرت باقر و اوائل امام صادق را درک کرده و اسماعیل ابن جابر حضرت صادق و موسی ابن جعفر را درک کرده، هیچ تشابهی با هم ندارند اشتباه هم نمی شود.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين